نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۲۱، تابستان ۱۴۰۲، صص ۵۵-۸۲
مقالهٔ پژوهشی

DOI: Https://doi.org/10.22067/JLS.2023.79528.1374

مفهوم‌شناسی واژهٔ «هنر» در متون منظوم سبک خراسانی

تاریخ دریافت: ۱۹ آبان ۱۴۰۱ / پذیرش: ۲۸ مرداد ۱۴۰۲

مرتضی حیدری[۱]

چکیده

معنی‌شناسی مفهومی نظریّه‌ای در دانش معنی‌شناسی است که بیشتر، معانی و مفاهیم واحدهای واژگانی زبان را بررسی می‌کند. بنیادهای نظریّهٔ معنی‌شناسی مفهومی و چگونگی بهره‌گیریِ کاربردی از آن نیازمند پژوهش‌های نوینی است. بررسی مفاهیم واژه‌ها بر پایهٔ مؤلّفه‌های معناییِ برآمده از آن‌ها را در معنی‌شناسی مفهومی تحلیل مؤلّفه‌ای می‌گویند. مفهوم هنر از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفی در گذار زمان بوده و موضوع دانش زیبایی‌شناسی است. مطالعهٔ مفهوم هنر در زبان فارسی نیز برآمده از گفتمان جهانی هنر بوده و مفهوم هنر در زبان و ادبیّات فارسی چنان‌که باید، بررسی نشده است. در این پژوهش مفهوم هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی با رویکرد تحلیل مؤلّفه‌ای بازنموده شده است. پس از نشان دادن روابط مفهومی تنیده شده میان واژهٔ هنر و بافت گسترده‌تر اشعار، همهٔ مؤلّفه‌های معناییِ برآمده از مفهوم هنر تبیین و دسته‌بندی شده است. با دسته‌بندی این مؤلّفه‌های معنایی در سطح معنایی کلان‌تر، دوازده حوزهٔ معنایی برای مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی نمایان شده است. حوزه‌های معنایی مدح، زیبایی‌شناسی، جنگ، زبان ادبی، صناعت، حکمت عملی، جانورشناسی، اخلاق و خُلق‌وخوی، دین، نقد اجتماعی، نقد ادبی و عشق به ترتیب فراوانیِ مؤلّفه‌هایِ زیرشمول آن‌ها، حوزه‌هایی هستند که در متون منظوم سبک خراسانی برای مفهوم هنر شناسانده شده‌اند. تدقیق در این حوزه‌های معنایی و سازه‌های معنایی آن‌ها نشان می‌دهد که نسبت‌های معناداری میان حوزه‌های معنایی مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی و ویژگی‌های سبکی مسلّط بر سروده‌های سبک خراسانی دیده می‌شود. همچنین با بررسی این حوزه‌ها و مؤلّفه‌های معنایی بر سازندهٔ آن‌ها دانسته می‌شود که برخلاف پیش‌فرض‌ها، مفهوم هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی مفهومی پویا، با دلالت‌های متنوّع و گاهی متفاوت بوده و چکیده‌ای از مفاهیم هنر در تاریخ زیبایی‌شناسی در متون منظوم سبک خراسانی فرونشسته است.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی مفهومی، مفهوم‌شناسی، مفهوم هنر، سبک خراسانی، نظم خراسانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. E-mail: Mortezaheydari.58@pnu.ac.ir

مقدّمه

معنی‌شناسی مفهومی[1] نظریّهٔ مطالعهٔ معنی بر پایهٔ مؤلّفه‌های معنایی است که در مجموعه آثار «رِی جکندوف»[2] به‌تدریج به انسجام رسید. وی معنی یک جمله را ساختی مفهومی می‌داند و این ساخت را متشکّل از مفاهیم واژگانی[3] برمی‌شمارد. معنی‌شناسی مفهومی بیشتر به مطالعهٔ معنی در سطح واژه می‌پردازد و بر موجّه‌بودن طرح مؤلّفه‌های معنایی تأکید می‌کند. (ر.ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۰۲ – ۱۰۳). اگر چنان‌که برخی از زبان‌شناسان می‌گویند، دستور زبان و ساخت‌های نحوی را جدای از معنا بتوان بررسید (نک. چومسکی، ۱۳۷۴: ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۵ – ۱۵۳) و لاینز نیز در سرآغاز گفتار «معنی‌شناسی زایشی»[4] آن را با نگاهی انتقادی یادآوری کرده است (نک. Lyons, 1979, Vol. 2: 409)، امّا بسیاری از مقوله‌های مفهومی و شناختی را باید از ساختار دستوری زبان استنباط کرد. (نک. لیکاف، ۱۳۹۵. ج.۱: ۱۷۰). لاینز رابطهٔ میان دستور زبان و معنی‌شناسی را رابطه‌ای ذاتی می‌داند. (نک. Lyons, 1979, Vol. 2: 411). «آلن کروز»[5] می‌گوید، شگفت‌انگیز نخواهد بود که گفته شود، تنها هدفِ دستورِ زبان، انجام‌دادن انتقال معنی است، هرچند هرکدام قلمرو ویژهٔ خود را نیز دارند. (نک. Cruse, 1986: 2). گرچه چامسکی در آرای خود، تصریحی نمی‌کند، امّا «زِلیگ هریس»[6] می‌گوید: «.بخشی از معنی یک جمله همیشه در زیر گشتار می‌مانَد.» (به نقل از Lyons, 1979, Vol. 2: 410). بنابراین معنی‌شناسی مفهومی ناگزیر از مطالعهٔ چگونگی پیوندهای واژگانی و درآوردن معنای نهفتیده در ساخت‌های نحوی و ژرف‌ساخت‌ها نیز خواهد بود.

دربارهٔ واژهٔ هنر، چیستی آن و مفاهیم و مصادیقِ گوناگون آن گفتگوهای درازدامنی در گذار تاریخ روی‌داده، تاجایی‌که شاخهٔ جداگانه‌ای از پژوهش‌های فلسفی، موضوع هنر را در کانون بررسی گرفته است. افلاطون در منظومهٔ اندیشگانی خود مفهوم هنر را ارزیابی‌کرده (نک.;Plato, 1997: ***Sophist***, 265 – 266; ***Statesman***, 299 d, e) و ارسطو نیز رویکرد ویژه‌ای به آن داشته است.(نک. Ibid.1139b,;Aristotle, 1995:***Nicomachean Ethics***, Book VI, 1140a).هنر در مفهوم متغیّر و گستردهٔ خود با هستی‌شناسی در پیوند است و اِدراک از طبیعت را به‌غایت می‌رساند. (نک. کریچلی، ۱۳۸۱: ۴۸؛ هارلند، ۱۳۸۸: ۴۰ – ۲۲؛ لونگینوس، ۱۳۸۷: ۴۴؛

---

1. conceptual semantics
2. Ray Jackendoff
3. lexical concepts
4. “GenerativeSemantics”
5. Alan Cruse
6. Zellig Harris

سوانه، ۱۳۹۱: ۱۲۵؛ هنفلینگ، ۱۳۸۹: ۱۵).

بیان مسأله

در زبان فارسی پژوهش دربارهٔ هنر و مفاهیم و مصادیق آن از مطالعات اندیشمندان جهانی مایه گرفته و بیشتر در سایهٔ رهیافت‌های جهانی به هنر بوده است. بنابراین بایسته است که واژهٔ هنر و دلالت‌های آن در متون نظم‌ونثر فارسی بر پایهٔ روشِی روشن و کاربردی بررسی شود تا شناختی بومی‌تر از هنر در زبان و ادبیّات فارسی به دست بیاید و با رویکردهای جهانی به گفتمان هنر مقایسه شود. از همین روی نگارنده در رشته مقالاتی بارویکرد طرح مؤلّفه‌های معنایی به بررسی مفهوم هنر در سبک‌های گوناگون متون منظوم و منثور ادبیّات فارسی پرداخته است.

روش‌شناسی پژوهش

این جُستار با بازگشت زمانی به متون منظوم فارسی در قرن چهارم و پنجم (هـ. ق) که در مطالعات ادبی بازهٔ سبک خراسانی را در برمی‌گیرد، سامان یافته است. سیزده شاعر شاخص و جریان‌ساز سبک خراسانی جامعهٔ آماری این پژوهش را تشکیل داده‌اند. از میان این سیزده شاعر، ***دیوان اشعار منجیک ترمذی***، ***لبیبی***، ***کسایی مروزی*** و اشعار منتسب به ***ابوسعید ابوالخیر*** برای پرهیختن از زیاده‌گویی از تحلیل نهایی کنار گذاشته شدند، زیرا در مقایسه با نُه شاعر آورده شده در متن پژوهش، متغیّرهایی دارای ارزش اطّلاعاتی ناچیز در آزمون مسألهٔ این پژوهش بودند. در این پژوهش همهٔ بیت‌هایی که شاعرانِ برگزیده‌شده، در آن ابیات به‌گونه‌ای هنر را به کار برده‌اند، بررسی‌شده‌اند، امّا بازهم برای تن‌زدن از تطویل سخن، تنها ابیات شاخص از میان همهٔ ابیات، برچیده‌شده و نمونه‌های مطالعاتی قرارگرفته‌اند. نمونه بیت‌های دارای هم‌پوشانی و با ارزشِ یکسان نیز، تنها در جدول تمام‌نما و نتیجهٔ پژوهش نمود پیداکرده‌اند و به آوردن نشانی آن‌ها در دیوان شاعران بسنده شده است.

نگارنده برای نشان دادن مفاهیم و مصادیق هنر در دیوان شاعران سبک خراسانی از رویکرد معنی‌شناسی مفهومی بهره‌گرفته و روش‌های نظری و کاربردی دانش معنی‌شناسی مفهومی را با نگاهی انتقادی چهارچوب نظری این پژوهش قرار داده است.

پیشینهٔ پژوهش

مفهوم هنر در متون زبان و ادبیّات فارسی چندان مرجع مطالعهٔ پژوهش‌گران قرار نگرفته است؛ گویا مفاهیم و مصادیق بومی هنر برای پژوهش‌گران فارسی‌زبان ایستا و آسان‌یاب نموده است. در ***لغت‌نامهٔ*** دهخدا، ذیل سرواژهٔ هنر، آمده

است:«علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال.... کیاست، فراست، زیرکی. این کلمه درواقع به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فَراست و فضل و دانش را در بر دارد و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید.» (دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل هنر).سپس نمونه‌هایی از نظم و نثر فارسی - بی آن‌که گزارشی از چگونگی دریافت معانی و مفاهیم از آن‌ها به دست داده شود - در جایگاه شواهدی از کاربرد واژهٔ هنر در زبان و ادبیّات فارسی آمده است. خانلری نیز به واژهٔ هنر در متون ادب فارسی، بدون طرح نظریّه‌ای برای چگونگی شناخت و دریافت مفهوم هنر توجّه کرده است: «در آثار گویندگان بزرگ فارسی، هنر در مقابل عیب استعمال شده است. ... بسا نیز به معنی علوم و فنون اکتسابی در مقابل گهر که اصل و فطرت است، به کار می‌رود.» (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ۳۴ - ۳۳). تلخیص، توسعه و ترویج نظریهٔ معنی‌شناسی مفهومی بر پایهٔ طرح مؤلّفه‌های معنایی و کاربردی کردن آن در مطالعهٔ معنادارِ مفهوم هنر در یک سبک مشخّص نظم فارسی این پژوهش را در میان همتایانش متمایز می‌کند.

بنیادهای نظریّهٔ معنی‌شناسی مفهومی

نظریّهٔ معنی‌شناسی مفهومی دارای چهار شاخصهٔ بنیادین است که بر پایهٔ آن‌ها ارزش مطالعاتی کاربردی پیدا می‌کند. این بنیان‌های چهارگانهٔ نظری ابزارهای کاربردی سودمندی را فراهم می‌سازد:

۱- مؤلّفهٔ معنایی [1]

مؤلّفهٔ معنایی «یک کمینه عنصر تبیین‌گر از معنای یک واژه است که سازهٔ معنایی نیز نامیده می‌شود؛ برای نمونه واژهٔ "دختر" با مؤلّفه‌هایی مانند "جوان"، "مؤنّث" و "انسان" تحلیل می‌شود.» (Crystal, 2008: 427). تحلیل مؤلّفهٔ معنایی یک واژه، تجزیه‌شدن مفهوم آن واژه به ریز مؤلّفه‌های معنایی سازندهٔ آن است. (نک. Lyons, 1995: 116; Leech, 1985: 89; Bussmann, 2006: 219 – 220).«تحلیل مفاهیم از طریق مؤلّفه‌های معنایی، تحلیل مؤلّفه‌ای نامیده می‌شود. ... مؤلفه‌های معناییِ یک مفهوم را نشان[2] های آن مفهوم می‌نامند.» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۱۲). **مؤلّفه‌های معنایی، صفات و ویژگی‌های مصداق‌ها و مفهوم‌ها هستند که از بافت درون‌زبانی[3] یا برون‌زبانی[4] استنباط می‌شوند.[5]** تحلیل مؤلّفه‌ای در اساس «ابزارهای سیستماتیک و سودمندی را برای زبان‌شناسان در بازنمودن روابط مفهومیِ

1. semantic feature / semantic component
2. mark
3. co-text
4. context
۵. بافت‌های درون‌زبانی و برون‌زبانی بنیادهای تعبیر معانی و مفاهیم در دانش معنی‌شناسی به‌شمار می‌روند. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۹ و ۲۱).

برقرارشده میان واژگان زبان‌ها، فراهم می‌کند.» (Lyons, 1995: 114). مجموعهٔ مؤلّفه‌های معنایی در یک حوزهٔ معنایی گِرد می‌آیند؛ برای نمونه همهٔ مؤلّفه‌های معنایی تجزیه‌شده از مفهوم جفت‌واژه‌های «زن / مرد» و «پسر / دختر» که همگون هم نیستند، در حوزهٔ معنایی «نژاد انسان» جای می‌گیرند. (نک. Leech, 1985: 89).

۲-حوزهٔ معنایی[1]

حوزه‌های معنایی، کلان‌ترین طبقه از مؤلّفه‌های برآمده از مصداق‌ها و مفاهیم هستند که ساحاتِ شناختیِ گوناگون از معانی و مفاهیم را دریک فرهنگ و زبان، دسته‌بندی می‌کنند. (نیز نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۵۱). «واژگان یک زبان در حوزه‌هایی سازمان‌دهی می‌شوند که در آن حوزه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و یکدیگر را به شیوه‌های مختلف تعریف می‌کنند. (نک. Crystal, 2008: 429؛ Lakoff, 1987: 68, 134; Searle, 1983: 12 – 13, 42; Searle, 1979: 142 – 143).[2]

۳- شرایط لازم و کافی[3]

مجموعهٔ شرایطی که برای توصیف یک مفهوم[4] یا تشخیص یک مصداق[5] لازم تلقّی می‌شوند، "شرایط لازم"اند و آن‌شرط یا شرایطی که برای تعیین تقابل[6] نیازاست، "شرایط کافی" به شمار می‌آیند؛ برای نمونه، "انسان‌بودن"، "مذکّربودن" و "بالغ‌بودن" برای مفهوم "مرد" شرایط لازم است، ولی برای این که مفهوم "مرد" از مفهوم "زن" متمایز گردد،"مذکّربودن" شرط کافی است. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۶۳ - ۶۲).

۴- نشان‌داری و بی‌نشانی[7]

نشان‌داری و بی‌نشانی اجزای یک زوج متقابل را در جایگاه نشان‌دار (دارای چندگونه مؤلّفه) و بی‌نشان (بدون هیچ‌مؤلّفه‌ای) ارزیابی می‌کند. (نک. Bussmann, 2006: 722؛ لیکاف، ۱۳۹۵. ج.۱: ۱۱۷؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۳ - ۱۲۱). واژه‌های «دانشجو» و «دانش‌آموز» با مؤلّفهٔ [± دانشگاه‌رفتن] در بافت فرهنگی و اجتماعی زبان فارسی

---

1. semantic field

۲. مطرح‌شدن معانی و مفاهیم در ساختار یک حوزهٔ شناختی به ساحت بلاغی زبان نیز راه یافته است. (نک. Lakoff and Turner, 1989: 103).

3. necessary and sufficient conditions
4. concept
5. referent
6. opposition
7. markedness and unmarkedness

از یکدیگر بازشناخته می‌شوند.

گونه‌های روابط مفهومی در معنی‌شناسی مفهومی

نشان دادن جهت‌مندی روابط مفهومی کارگشای معنی‌شناسی مفهومی است. مجموعهٔ مؤلّفه‌های نمایان‌شده از روابط مفهومِ مطالعه‌شده، حوزه‌های معنایی آن‌مفهوم را که کلان‌ترین سطح معنایی است، برای پژوهش‌گر دنیای معنی آشکار می‌کند:

۱- شمول معنایی[1]

شمول معنایی مفاهیم خاص را با مفاهیم عام‌تر مرتبط می‌کند؛ به‌گونه‌ای که یک واژهٔ شامل، می‌تواند در مرتبه‌ای دیگر زیرشمول مفهومی دیگر باشد. (نک. Brown, 2005: hyponymy ;Crystal, 2008: 233).

۲- جزءواژگی[2]

جزءواژگی رابطهٔ میان جزئیات و کلّیات را نشان می‌دهد؛ مانند "چرخ" با "ماشین" یا "زانو" با "پا". (Crystal, 2008: 302؛ نیز نک. Brown, 2005: meronymy؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۴۲ – ۴۱).

۳- عضوواژگی[3]

عضوواژگی رابطهٔ مفهومی میان واژه‌ای را که عضوی از یک‌مجموعه است، نسبت به آن‌مجموعه می‌نمایاند؛ مانند رابطهٔ واژهٔ عضو «درخت» نسبت به واژهٔ مجموعهٔ «جنگل. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۷۶ – ۷۵).

۴- واحدواژگی[4]

واحدواژگی رابطه‌ای مفهومی است که میان واحدهایِ پیشینِ اندازه‌نما و هسته‌های اسمی برقرار می‌شود (نک. طبیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۲۷ – ۲۲۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۳۱۸ – ۳۱۷)؛ برای نمونه «دسته» و «گُل»، «فروند» و «هواپیما» و ....

در شمول معنایی، جزءواژگی، عضوواژگی و واحدواژگی مؤلّفهٔ معنایی آن‌حالت مرکزی‌ای است که در آن همهٔ

1. hyponymy
2. meronymy
3. member-collection
4. portion-mass

اعضای یک‌گروه، هم‌گرا (نک. لیکاف، ۱۳۹۵. ج.۱: ۱۵۴) می‌شوند. این‌فصل مشترکِ مفهومی، مؤلّفۀ معناییِ پایه برای مجموعه‌ها به‌شمار می‌رود. (نیز نک. Lyons, 1995:111).

۵- چندمعنایی[1]

اصطلاح چندمعنایی «به یک واحد واژگانی اشاره‌می‌کند که معانی متفاوتی دارد. (نک. Ullmann,1963: 37 Crystal, 200: 373 - 3748;). «**انتقال در کاربرد**»، «**کاربرد ویژه**»، «**هنرآفرینی**» و «**تأثیرپذیری از زبان بیگانه**» را بر پایۀ آرای اولمان[2]، دلایلی برای روی‌دادن چندمعنایی برشمرده‌اند. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۴۷ - ۴۵؛صفوی، ۱۳۹۰: ۱۱۷ - ۱۱۱؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵. ج. ۱: ۱۹۳؛ Leech, 1985: 90).[3] **مفاهیم خواسته‌شده از یک واژۀ چندمعنا دربافت سخن، مؤلّفه‌های آن واژه به‌شمارمی‌روند.**

۶- هم‌معنایی[4]

در هم‌معنایی، واژگان هم‌معنا دارای یک یا چندمؤلّفۀ معنایی مشترک هستند؛ برای نمونه واژه‌های «بالغ» (دربارۀ انسان) و«رشدیافته»، به‌ترتیب در مؤلّفه‌های [+ انسان] و [+ بالغ] دارای مرز هم‌معنایی هستند. (نک. Leech, 1985: 227). رابطۀ هم‌معنایی دارای گونه‌های **هم‌معنایی مطلق**[5](ر. ک.Lyons, 1995: 61)، **هم‌معنایی بافت مقیّد**[6]، **هم‌معنایی تحلیلی**[7](ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)، **هم‌معنایی ضمنی**[8](ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۹) و **هم‌معنایی تقریبی**[9](ر. ک. Lyons, 1995: 60) است.

---

1. polysemy
2. Stephen Ullmann
۳. برای آگاهی بیشتر از چندمعنایی و رویکردهای زبان‌شناسان به این مقوله، بنگرید به: Brown, 2005: polysemy and homosemy.
4. synonymy
5. absolute synonymy
6. context-dependent synonymy
7. analytic synonymy
8. implicational synonymy
9. near synonymy

۷- تقابل معنایی[1]

اگرچه تضاد[2] اصطلاح فنّی پذیرفته‌شده‌ای برای تبیین متقابل‌بودنِ معنیِ واژگانِ قاموسی است، ولی در مقایسه با اصطلاح تقابل کاربرد غیرِدقیق‌تری دارد. (نک. Lyons, 1996. Vol. 1: 271, 274). تقابل معنایی را به‌گونه‌های **تقابل جهتی**[3] (ر. ک. Ibid. 281)، **تقابل دوسویه / متقارن**[4]،[5] **تقابل صوری**[6](ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۳۷ - ۳۶)، **تقابل ضمنی**[7](ر. ک. همان: ۳۷)، **تقابل مدرّج**[8](ر. ک. Lyons, 1996. Vol. 1: 271؛ لیکاف، ۱۳۹۵. ج. ۱: ۱۳۴)، **تقابل مکمّل**[9](ر. ک. Lyons, 1996. Vol. 1: 279 - 280) و **تقابل کامل / تضاد**[10]،[11] بخش کرده‌اند.

مؤلّفه‌های معنایی در روابط مفهومی از گونۀ تقابل، آن وجهِ ممیِّزی است که واژگان متقابل را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ برای نمونه مؤلّفۀ معنایی [+ مذکّر] برای «شوهر»، در تقابل مکمّل میان «زن» و «شوهر»، نشانۀ مفارِق مفهومی به‌شمار می‌رود.

۸-تباین معنایی[12]

تباین معنایی رابطه‌ای است که در قلمرو عناصر یک‌مجموعه از یک‌حوزۀ معنایی برقرار می‌شود. گروه‌های متباینی مانند {چپ / راست / پس / پیش} را در مقولۀ **تباین متقاطر**[13] باید بررسی کرد و **تباین خطی**[14]را برای گروه‌هایی چون

1. semantic opposition
2. antonymy
3. directional opposition
4. symmetricalopposition

۵. تقابل دوسویه که عنوان تقابل متقارن برای آن شایسته‌تر می‌نماید (زیرا دوسویگی را در هر گونه تقابلی می‌توان یافت)، گونه‌ای از تقابل‌هاست که میان واژگانی با قطب‌های مثبت و منفی روی می‌دهد، ولی قطب‌های متقارن با یکدیگر وجه سلبی و دفعی ندارند؛ در کنار هم و در دو سوی یک قضیّه محقَّق می‌شوند؛ مانند جفت‌واژگان «دخل / خرج» (هزینۀ زندگی)، «زدن / خوردن» (دعواکردن)، «بدهکار / طلبکار» (قرض‌گرفتن).

6. formal opposition
7. connotational opposition
8. gradable opposition
9. complementary opposition
10. complete opposition / antonymy

۱۱. تقابل کامل رابطه‌ای مفهومی است که میان واژگانی با قطب‌های سالبه و دافعۀ یکدیگر برقرار می‌شود؛ به‌گونه‌ای که قطب‌های متقابل نمی‌توانند همراه با هم محقَّق شوند؛ برای نمونه «زنده / مرده»، «خاموش / روشن»، «نشسته / ایستاده».

12. semantic contrast
13. antipodal contrast
14. orthogonal contrast

{شنبه / یک‌شنبه / ... / جمعه} لحاظ کرد که اعضای آن در تقابل با یکدیگر قرار ندارند. (ر. ک. صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۰- ۱۲۱؛ Leech, 1985: 103 ;Malmkjær, 2002: 341).

در رابطهٔ مفهومی تباین معنایی، واژگان متباین در یک حوزهٔ معنایی می‌توانند مؤلّفهٔ معناییِ یک مفهوم باشند؛ برای نمونه مؤلّفه‌های [+ سبزبودن] و [+ زردبودن] برای مفهوم «برگ» مؤلّفه‌هایی شناخته‌شده و نشان‌دار هستند.

مفهوم‌شناسی واژهٔ هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی

۱- رودکی سمرقندی

- مـی آرد شـرف مـردمـی پـدیـد　　　وآزاده‌نـژاد از درم خـریـد
مـی آزاده پـدیـد آرد از بـداصـل　　　فـراوان هـنـرسـت انـدریـن نـبـیـد
(رودکی، ۱۳۷٦: ۸۵)

شاعر واژهٔ هنر را در «بافت مقید» با خاصیت و سود هم‌معنا قرار داده است؛ بنابراین، مؤلّفهٔ معنایی[+ خاصیت و فایده] برای هنر نشان‌دار شده است.

- مهتر نشـود، گر چه قوی گردد کهتر　　　گاهی نشـود، گر چه هنر دارد، چاهی
(همان: ۱۱۵)

در تقابل ضمنی میان چاهی (= زندانی) و گاهی (= تخت‌نشین)، هنرداری، شرط لازم، امّا ناکافی گاهی‌بودن دانسته شده است. مؤلّفهٔ معنایی [+ لازمهٔ تخت‌نشینی] برای هنر نشان‌دار شده است.

- گفـت هنگـامی یکـی شـهزاده بـود　　　گو هری و پر هـنر شـهزاده بود
(همان: ۱۵۵)

گوهری (= نژاده) در تقابل ضمنی با پر هنر (= پرورش‌یافته) قرار گرفته و مؤلّفهٔ معنایی [+ اکتسابی‌بودن] برای هنر در تقابل با گهر، نشانه‌گذاری شده است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ تأثیر عشق و دوستی] را در همان: ۶۵ و [+ فضل‌وکمال] را در همان: ۱۵۶ ببینید.)

۲- عنصری بلخی

- چو مرد بـر هنـر خـویش ایمنـی دارد　　　شـود پذیرهٔ دشـمن بجسـتن پیکار
(عنصری بلخی، ۱۳٦۳: ۷۳)

هنر شرط لازم پیکارجویی با دشمن دانسته شده است. بنابراین مؤلّفهٔ معنایی [+ لازمهٔ پیکارجویی] برای مفهوم هنر شناسانده شده است.

– ایا سفینه و هم قطب و گنج هر سه بهم   سفینهٔ ادب و قطب علم و گنج هنر
(همان: ۷۹)

با «کاربرد هنری» زبان، واژهٔ هنر در حوزهٔ زبان ادبی با [+ گنج‌گونگی] نشان‌دار شده است.

– بخواجه عیب و عوار زمانه گشت هنر   گرفت از آن هنر خواجه جای عیب و عوار
(همان: ۱۰۹)

در این بیت، هنر در تقابل با عیب و عوار به‌کاررفته؛ مؤلّفهٔ معنایی [+ کمال‌وبی‌نقصی] برای مفهوم عام هنر در تقابل کامل با عیب‌وعوار نشان‌گذاری شده است.

– چهارپایی کش پیکر از هنر هموار   نگارگر ننگارد چو او بخامه نگار
(همان: ١٤٤)

واژهٔ هنر بارابطهٔ التزام، ویژگی (لازم) پیکر چهارپا (ملزوم) شده و با مؤلّفهٔ [+ ویژگی پیکر چهارپا] بازنموده شده است.

– بهرکجا خرد است و بهرکجا هنر است   همی ز دانش و کردار تو زنند مثال
خرد هنر نکند تا نخواهد از تو نظر   هنر اثر نکند تا نگیرد از تو مثال
(همان: ۱۸۲)

در بیت نخست، هنر با آرایهٔ لفّ‌ونشر در «بافت مقیّد» با کردار ممدوح هم‌معنا شده و کردار ممدوح، مؤلّفهٔ نشان‌دارشده برای آن است: [+ کردار ممدوح]. در مصرع نخست از بیت دوم، هنر با به‌کاررفتن در «بافت مقیّد» و فعل مرکّب هنرکردن، هم‌معنی با اثر و ظهور خرد، نشان‌دار شده است: [+ اثرکردن و ظهور خرد]؛ امّا در مصرع پایانی، واژهٔ هنر، با کاربرد هنری زبان، موجودی مثال‌گیرنده از ممدوح دانسته شده است. بنابراین در حوزهٔ زبان ادبی، مؤلّفهٔ معنایی [+ موجودی مثال‌گیرنده از ممدوح] برای هنر نشان‌دارشده و هنر با استعارهٔ کنایی گسترش معنایی یافته

است.

– هنر بطبع بپرور سخن بفضل بگوی / جهان بعدل بگیر و عدو بتیغ بمال ...

هنر بدست بیان است از اختیار سخن / چنانکه زیر ز بانست پایگاه رجال

(همان: ۱۸۷)

در بیت نخست، هنر، با رابطۀ التزام، در همنشینی با طبع، لازم و وابستۀ طبع به‌شماررفته و دارای مؤلّفۀ معنایی [+ پرورده‌شدن با طبع] است. «لاینز»، نیز در روش تحلیل مؤلّفه‌ای خود از رابطۀ التزام در ساخت نحوی جمله‌ها و محتوای گزاره‌ای آن‌ها سود برده است. (نک. Lyons, 1995: 113). در بیت دوم، واژۀ هنر با مسند «به‌دستِ بیان بودن» از «اختیار سخن» گزارده‌شده و بامؤلّفۀ [+ به‌دستِ بیانِ سخن بودن] نشان‌دار شده است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ آسمان‌گونگی] را در همان: ۲۴۰ و [+ بی‌ارزش‌بودن در برابر فرهنگ ممدوح] را در همان: ۲۹۱ ببینید.)

۳- فرّخی سیستانی

– از هنر نام بلند و از شرف جاه عریض / از ادب لفظ بدیع و از خرد رای صواب

با هنر دست سخی و با شرف روی نکو / با خرد خوی نکو و با سخن فصل‌الخطاب

(فرّخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۸)

نخست، «نام بلند» بارابطۀ التزام برآمده از هنر ممدوح دانسته شده است و مؤلّفۀ معنایی [+ مسبّب بلندنامی] برای هنر نشان‌دار شده است. سپس در بیت دوم، واژۀ هنر شامل و عام به‌کاررفته، امّا از آن‌روی که شاعر ویژگی‌های نیک ممدوح را در برابر هنروری ممدوح برشمرده است، بنابراین، هنر در حوزۀ معنایی مجموعۀ فضایل ممدوح، با دیگرخصایل وی تباین خطّی ایجادکرده‌است: مجموعه‌فضایل ممدوح= {هنروری، سخاوت‌مندی، شرافت‌مندی، نکورویی، خردمندی، نکوخویی، سخن‌وری، بلیغ‌بودن}. بنابراین، مؤلّفۀ معنایی [+ ویژگی ممدوح] در حوزۀ معنایی مدح برای هنر نشان‌دار شده است.

– نگاه داشتن عهد و برکشیدن حقّ / بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

جز این‌چهار هنر، صد هنر، فزون دارد / از این چهار هنر، هر یکی فزون صدبار

(همان: ۱۰٤)

چهار عضو از مجموعۀ هنرهای ممدوح برشمرده‌شده و واژۀ مجموعۀ هنر با عضوهای خود رابطۀ عضو – واژگی

پیدا کرده است. بنابراین، مجموعهٔ هنر دارای عضوهای «نگاه‌داشتن عهد»، «برکشیدن حق»، «بزرگ‌داشتن دین» و «راستیِ گفتار» شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ ویژگی ممدوح] جامع این مجموعه برای عضوهای مجموعهٔ هنر شده است.

– ز نامور پدر آموخته‌ست فضل و هنر چنان که از گهر آموخته ست شیر شکار
(همان: ۱۱۲)

در مصرع نخست، هنر و فضل در همنشینی با فعل «آموخته‌است»، دارای شرط لازم آموختنی‌بودن شده و با مؤلّفهٔ معنایی [+ آموختنی‌بودن] نشان‌دار شده است.

– گر چه بسیار بماند بنیام اندر تیغ نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان
(همان: ۳۰٦)

هنر با رابطهٔ التزام، در محور همنشینی ملازم تیغ شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ ویژگی تیغ] برای هنر نشان‌دار شده است.

– تا نباشد بهنر آهو همتای هژبر تا نباشد بگهر مردم همتای پری
(همان: ۳۸۰)

در تقابل ضمنی میان آهو و هژبر، شیر دارای هنر بیشتری دانسته شده است. در این تقابل، مؤلّفهٔ معنایی [+ ویژگی شاخص شیر دربرابر آهو] برای هنر نشان‌دار شده است.

– بسی ز اهل هنر بارها به هر شهری شنیده بودم کوثر یکی و جنت هشت
(همان: ٤۳۵)

هنر با هم‌معنایی در «بافت مقیّد» با علوم دینی برابر دانسته شده است و دارای مؤلّفهٔ معنایی [+ دانش دینی] است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ لازم بازوی ممدوح‌بودن] را در همان: ۱۷، [+ کمال‌وبی‌نقصی] را در همان: ۲۴، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۲، [+ جنگاوری] را در همان: ۱۴۴ و [+ رزم‌آوری] و [+ بزم‌نشینی] را در همان: ۲۳۹ ببینید.)

۴- منوچهری دامغانی

– از مردم بداصل نخیزد هنر نیک کافور نخیزد ز درختان سپیدار
(منوچهری دامغانی، ۱۳٤۷: ۳۸)

شرط لازم هنر نیک، اصل‌ونسب خوب دانسته شده است. بنابراین، مؤلّفهٔ معنایی [+ برآمدن‌ازاصل‌ونسب] برای هنر نشان‌دار شده است.

- مـایـهٔ راحـت و آزادی دربـنـدان   خـدمتش را هنـر و جـود چـو فرزنـدان

(همان: ۲۰۵)

«هنر» و «جود» مجموعه‌ای متباین هستند که فرزندانی درخدمت ممدوح به‌شماررفته‌اند. با کاربرد هنری زبان، هنر دارای مؤلّفهٔ [+ به‌سان فرزندی در خدمت ممدوح] شده است.

(مؤلّفهٔ معنایی [+ به‌سان فرزندی در خدمت ممدوح] را در همان: ۵۸ ببینید.)

۵- ابوالفرج رونی

- بر نامهٔ دیوان هنر فضـل تو عنوان   در کشـتی دریای سـخا رای تو ملّاح

(رونی، ۱۳٤۷: ٤۲)

باکاربرد هنری زبان، هنر به اداره و وزارتخانه‌ای مانند آمده است (ق. س. ترکیب اضافی - توضیحیِ "وزارت فرهنگ‌وهنر" درفارسی امروز) که فضل ممدوح مفخرت آن را دارد که عنوان نامه‌های این‌اداره قرار‌بگیرد. مؤلّفهٔ [+ دیوان‌گونگی] در حوزهٔ زبان ادبی برای واژهٔ هنر شناسانده شده است.

- سـاخته عِرضـت از هنر مرقـد   یـافـتـه عـمـرت از بـقـا مـنشـور

(همان)

شاعر در قصیده‌ای که در مدح «منصور سعید» سروده، هنر را آرام‌جای و خوابگاهی برای عِرْضِ (= آبرو، خواه در نفْس مرد باشد یا در آبا و اجداد او (نک. دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل عِرض)) ممدوح دانسته است. در ژرف‌ساختِ[1] سخن جملهٔ اِسنادی «هنر، مرقد عِرض ممدوح است.» دیده می‌شود. «ژرف‌ساخت درواقع نمود نحوی انتزاعی جمله است.» (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۲۰). افزون بر روساخت[2] «که در تعبیر معنایی نقشی بر عهده دارد ... روابط دستوری موجود در ژرف‌ساخت نیز همان‌هایی هستند که معنی را تعیین می‌کنند.» (چامسکی، ۱۳۹۰: ۱۵۷). جمله‌های گشتاری «دارای بیش از یک تفسیرند و در سطح گشتاری (ولی نه در سطوح دیگر) بازنمودی چندگانه دارند.» (چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). «ژرف‌ساخت روابط دستوری اسناد[3]، تغییر[4] و جز آن رابه‌دست می‌دهد.» (چامسکی، ۱۳۹۰). بنابراین مؤلّفهٔ معنایی [+ مرقد عِرْضِ ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده است.

1. deep structure
2. surface structure
3. predication
4. modification

- با هر که نشانی از هنر هست — با محنت و رنج همنشین است

(همان: ۱۷۰)

این بیت از قصیده‌ای است که درآن شاعر از کین‌جویی روزگار «با اهل خرد» و غمین‌بودن «مرد هنری» گلایه بر گشاده‌است. هنر بارابطهٔ التزام مسبِّب «محنت‌ورنج» دانسته‌شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ مسبِّبِ محنت‌ورنج] در حوزهٔ نقد اجتماعی برای هنر نشان‌دار شده است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ مسبِّب مهتری‌وسروری] را در همان: ۲۶، [+ درمیان تبار ممدوح‌بودن] را در همان: ۳۱، [+ کمال‌وبی‌نقصی] را در همان: ۶۷، [+ ویژگی شمشیر شاه] را در همان: ۷۶ و [+ انسان‌گونگی] را در همان: ۹۹ ببینید.)

۶- فردوسی طوسی

- چو دانا توانا بُد و دادگر — ازیرا نکرد ایچ پنهان هنر

(فردوسی، ۱۳۸۸. ج.۱: ۱۳)

این بیت از «گفتار اندر آفرینش عالم» است و هنرِ آفرینش الهی را گزارش می‌کند. واژهٔ هنر در «بافت مقیّد» با مهارت در آفرینش هم‌معنا دانسته شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ مهارت خداوند در آفرینش] برای هنر نشان‌دار شده است.

- سپاهی نباید که با پیشه‌ور — به یک‌روی جویند هر دو هنر

یکی کاروزر و یکی گُرزدار — سزاوار هر کس پدید است کار

(همان: ۵۳)

واژهٔ شامل و عام هنر دارای زیرشمول سپاهی‌گری و پیشه‌وری‌شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ شغل و حرفهٔ اِمرار معاش] برای هنر نشان‌دار شده است.

- که با برز و اورندی و رای و فر — تو را داد داور هنر با گهر

(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۳: ۱۳۲)

بیت در ستایش گیو از کیخسرو، پادشاه آرمانی نامهٔ شاهان، است. شگفتانهٔ این بیت، آن است که هنر، نیز همچون گهر بخشش و دهش ایزدی دانسته شده است. هنر بارابطهٔ التزام برآمده و مسبَّب دهش داور دانسته‌شده و مؤلّفهٔ معنایی [+ برآمدن از بخشش ایزدی] برای هنر نشان‌دار شده است.

- گر ایدونک نیرو دهد دادگر   پدید آورد رخش رخشان هنر
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ٤: ۱٥۱)

رستم، هنرنمایی اسب خود، رخش، را در میدان جنگ بازبسته به نیروی داده‌شده از سوی دادگر می‌داند. مؤلّفهٔ [+ جنگاوری اسب] در بافت مقیّد، هم‌معنا با هنر به‌کاررفته‌است.

- ببخشای و کار گذشته مگوی   هنر جوی وز کشتگان کین مجوی
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ٦: ۲۲۳)

بیت از زبان زال زر در زنهارخواستن از بهمن، فرزند اسفندیار، است که بهمن نمی‌پذیرد؛ بند برپای زالِ دستان می‌نهد و زاولستان را به تاراج می‌دهد. واژهٔ هنر در بافت مقیّد، هم‌معنا با مؤلّفهٔ [+ بخشودن و کین‌جویی‌نکردن] شده است.

- هنر نیز ز ایرانیان است و بس   ندارند کرگ ژیان را به کس
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۷: ۳۰٦)

بیت از نامهٔ فغفور چین به بهرام گور و پاسخ بهرام به وی برگزیده شده است. واژهٔ هنر موصوفی است که فقط ازآنِ ایرانیان دانسته‌شده و در این صفتِ بلاغی (مسند دستوری) مقصور شده است. مؤلّفهٔ معنایی [+ فقط ازآنِ ایرانیان بودن] برای هنر نشان‌دار شده است.

- ز روم و ز هند آنک استاد بود   وز استاد خویشش هنر یاد بود
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۸: ۱۰٤)

بیت در گزارش ساخته‌شدن کاخ، شهر و روستا به دستور انوشیروان و به‌دست هنرمندان است. واژهٔ هنر با هم‌معنایی ضمنی، با مؤلّفهٔ [+ معماری] نشان‌دار شده است.

- غم و شادمانی بباید کشید   ز هر شور و تلخی بباید چشید
جوانان داننده و با گهر   نگیرند بی‌آزمایش هنر
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۹: ۱٤۲)

هنر در تقابل ضمنی با گهر، دارای شرط کافی و ممیّز اکتسابی‌بودن در این تقابل شده و با مؤلّفهٔ [+ اکتسابی‌بودن] نشان‌دار شده است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ نوشتن] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۱: ۲۷، [+ آرایش و سامان‌یافتن کارهای جهان] را در همان: ۳۰، [+ نیکی] را در همان: ۳۵، [+ دلیری] را در همان: ۴۸، [+ زورآوری و مردانگی] را در همان: ۱۰۶، [+

برآمدن‌ازمردانگی] را در همان: ۱۱۶، [+ برافرازندهٔ خرد] را در همان‌جا، [+ کمال‌وبی‌نقصی] را در همان: ۱۲۱، [+ آفرینش الهی] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۲: ۷۳، [+ اکتسابی‌بودن] را در همان: ۱۱۶، [+ چیره‌شدن بر هماورد] را در همان: ۱۳۸، [+ فنون جنگی] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۳: ۴۳، [+ مزیّت‌وحُسن کار] را در همان: ۵۰، [+ لازمهٔ پادشاهی] را در همان: ۱۱۳، [+ وابستگی به گهر، امّا نابسندگی گهر] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۴: ۷، [+ بازبستگی به خرد] را در همان: ۴۲، [+ جداکردن سرِ خصم] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۵: ۱۲، [+ جنگاوری] را در همان: ۹۲، [+ ویژگی ممدوح] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۶: ۸۶، [+ اکتسابی‌بودن] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۸: ۸۵، [+ دانش] را در همان: ۸۶ ببینید.)

۷- ناصرِ خسرو

– مردم آن ا ست که دین ا ست و هنر جامهٔ او   نه یکی بی‌هنر و فضـــل که دیباش قباســـت
(ناصرِخسرو، ١٣٨٤: ٢٢)

در مجموعه‌ای متباین از شرط‌های لازم برای مفهوم انسان، «دین و هنر» با کاربرد هنری زبان جامه‌گونه دانسته شده‌اند. مؤلّفهٔ معنایی [+ مانند جامه لازمهٔ انسان‌بودن] در حوزهٔ زبان ادبی برای واژهٔ هنر نشان‌دار شده است.

– از سر شمشیر و از نوک قلم زاید هنرای برادر   هم‌چـــو نـــور از نـــار و نـــار از نـــارون
(همان: ٢٦٤)

همنشینی واژهٔ هنر با «شمشیر» و «قلم»، آن را بارابطهٔ التزام مسبَّب شمشیر و قلم کرده است. مؤلّفه‌های معنایی [+ زاده‌شدن از شمشیر] و [+ زاده‌شدن از قلم] برای هنر نشان‌دار شده است.

– از سخن وَز تیغ زاد این دین از آن آمد قوی دین   طلب گر می هنر جویی رها کن مکر و فن
(همان‌جا)

هنر با هم‌معنایی در بافت مقیّد، با مؤلّفهٔ [+ دین] نشان‌دارشده؛ سپس درتقابل ضمنی با گونه‌ای‌دیگر از هنر که دارای مؤلّفهٔ [+ مکر و فن] است، قرار گرفته است.

– مادر و مایهٔ هنر دین است نشگفت ار هنر   جز به زیر ما یه و مادر نمی‌گیرد وطن
(همان‌جا)

هنر با رابطهٔ التزام، مسبَّب دین به‌شماررفته و دین، سبب و مسبِّب زایش هنر دانسته شده است. مؤلّفهٔ معنایی [+ مایه‌گرفتن از دین] برای واژهٔ هنر نشان‌دار شده است.

- و آن کس کـه بـود بی‌هنـر چـو هیـزم جز در خور نـار سـَقَر نبـاشـــد
(همان: ٣٦٠)

هنر با هم‌معنایی در بافت مقیّد، دارای مؤلّفۀ [+ خاصیت‌وفایده] شده است.

(مؤلّفه‌های معنایی [+ خاصیت‌وفایده]، [+ مدح]، [+ دبیری] و [+ غزل] را در همان: ۲۶۴ و [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۳۱۷ ببینید.)

۸- قطرانِ تبریزی

- شاید ار شاهان همه پیش تو شاگردی کنند کایزد اندر هر هنر طبع تو اســتاد آفرید
(قطران تبریزی، ١٣٦٣: ٦٦)

هنر در همنشینی و رابطۀ التزام با «طبع»، لازم طبع گزارش شده و مؤلّفۀ معنایی [+ لازم طبع‌بودن] برای آن شناخته شده است.

- ببین هنگام گفتارش گرت بحر سخن باید ببین هنگام کردارش گرت چرخ هنر باید
(همان: ٦٩)

نخست واژۀ هنر باکاربرد هنری زبان با مؤلّفۀ [+ چرخ‌گونگی] شناخته‌شده، سپس در ژرف‌ساخت سخن، با گشتاری حافظ معنی[1] (نک. راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۹۶) جملۀ «گفتار ممدوح چرخ هنر است./چرخ هنر گفتار ممدوح است.» نهفته‌شده و مؤلّفۀ معنایی [+ گفتار ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده است.

- بهراســد ز تو هرچند هنر دارد مرد بهراســد ز عقاب ار چه هنر دارد باز
(همان: ١٨٢)

درمصرع نخست واژۀ هنر با هم‌معنایی در بافت مقیّد سخن، با معنا و مؤلّفۀ [+ مهارت‌وتوانایی] نشان‌دارشده و درمصرع دوم، در همنشینی با واژگان «عقاب» و «باز» بامؤلّفۀ [+ ویژگی عقاب و باز] شناسانده شده است.

- از رای تو زآینـۀ ملـک رفتـه زنـگ از روی تو جمال هنر شـد بسـی جمیل
(همان: ٢٠٧)

در محور همنشینی، «جمال» اسمی است که هنر به آن اضافت یافته و صفت «جمیل» نیز مسندی است که به هنر بازخوانده شده و مؤلّفۀ معنایی [+ باجمال‌وجمیل‌بودن] برای هنر نشانه‌گذاری شده است. ترکیب انتقادی

1. meaning preserving transformation

«جمال‌شناسی» که گاهی به‌جای «زیبایی‌شناسی» به‌کارمی‌رود، پیوند واژگانی نزدیکی با مؤلّفهٔ معنایی برقرارشده برای هنر در این بیت دارد.

– همّت و دســتش طویل آمد برادی و هنر عمر و ملکش باد همچون همّت و دستش طویل
(همان: ۲۱٤)

در مجموعهٔ متباین {رادی، هنر}، مؤلّفهٔ [+ ویژگی ممدوح] برای هنر نهاده شده است. عبارت «طویل‌آمدن دست»، عبارتی دارای تیرگی نحوی است و معنای کنایی ازگونهٔ پوشیده (تلویحی و ضمنی) دارد. صفت «طویل» در ترکیب با «آمدن» و «دست» دچار فرایند چندمعنایی از گونهٔ «انتقال‌درکاربرد» شده و توسیع و افزایش معنایی یافته است. این‌ترکیب که در فارسی کم‌کاربرد است، گویا ترجمهٔ ترکیب «طویل‌الباع» عربی است که در فارسی آن را «توانا، مقتدر و مسلّط» گزارش کرده‌اند. (نک. دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل باع). بنابراین «تأثیر زبان بیگانه» نیز در این چند معنایی دیده می‌شود. به‌هرروی واژهٔ هنر بارابطهٔ التزام مسبِّب توانایی و اقتدار دانسته‌شده و با مؤلّفهٔ معنایی [+ مسبِّب توانایی‌واقتدار ممدوح] نشان‌دار شده است.

– چو کورســـت گیتی چه خیر از هنر؟ چو کرّســـت گردون چه ســـود از فغان؟
(همان: ٤۹۲)

مصرع نخست استفهامی انکاری است که در ژرف‌ساخت آن «در هنر خیری نیست.» دیده می‌شود. مسند «بی‌خیربودن» به هنر بازخوانده‌شده و مؤلّفهٔ [+ بی‌خیری] در حوزهٔ معنایی نقد اجتماعی برای هنر نشان‌دار شده است.[۱]

(مؤلّفه‌های معنایی [+ لازمهٔ بهره‌مندی‌ازعطا] را در همان: ۷، [+ جنگاوری] را در همان: ۱۵، [+ ویژگی ممدوح] و [+ مسبِّب لقب‌یافتن] را در همان: ۳۷، [+ به‌سان کان‌بودن] را در همان: ۱۰۸، [+ ویژگی ممدوح] و [+ لازمهٔ پادشاهی] را در همان: ۱۰۹، [+ لازمهٔ نام‌جویی برای ممدوح] را در همان: ۱۳۰، [+ اکتسابی‌بودن] را در همان: ۱۴۳، [+ مهارت‌وتوانایی] را در همان: ۱۵۰، [+ به‌سان کان‌بودن] را در همان: ۲۰۵، [+ ویژگی رستم] و [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۲۷۹، [+ ماهتاب‌گونگی] و [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۳۹۳، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۴۳۶ و [+ کمال‌وبی‌نقصی] را در همان: ۴۶۴ ببینید.)

۱. دربارهٔ سخن‌وری قطران تبریزی به روش شعرای خراسان، نک. فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۰۷ - ۲۰۶.

۹- مسعودِ سعدِ سلمان

- از خاطر تیز تو شود تیغ هنر تیز   پس خاطر تو زینسان تیغست و فسانست
(مسعود سعد، ۱۳٦۲: ۵۸)

واژهٔ هنر باکاربرد هنری زبان به «تیغ» مانندشده و مؤلّفهٔ معنایی [+ تیغ‌مانندی] برای هنر نشان‌دار شده است. همچنین هنر در همنشینی و رابطهٔ التزام با «خاطر تیز ممدوح» لازم و همراه آن دانسته‌شده و با مؤلّفهٔ معنایی [+ لازم خاطر ممدوح] شناسانده شده است.

- از خلق چه نالم که هنر مایهٔ رنج است   وز بخت چه گویم که جهان بر حدثانست
(همان: ۵۹)

هنر با رابطهٔ التزام در حوزهٔ معنایی نقد اجتماعی مایه و مسبِّب رنج به‌شماررفته و مؤلّفهٔ [+ مسبِّب رنج] برای آن شناسانده شده است.

- خجسته دولت او را یکی درخت شناس   که عدل شاخ و هنر برگ و جود بر دارد
(همان: ۸۸)

دولت ممدوح به درختی مانندآمده که دارای جزءواژه‌های «شاخِ عدل، برگِ هنر، برِ جود» است. هنر با کاربرد هنری زبان به برگ مانندشده و ازمؤلّفهٔ معنایی [+ برگ‌مانندی] برخوردارشده است.

- ایّام تو در شاهی تاریخ هنر گشت   آثار تو در دانش فهرست رجا شد
(همان: ۹۲)

بیت از قصیده‌ای است که شاعر در مدح «وزیر بهروزبن‌احمد یاری» سروده است. مسند «تاریخ هنر» که ترکیبی بسیار امروزی می نماید، به نهاد «ایّام شاهی ممدوح» بازخوانده شده است. هنر بارابطهٔ التزام همراه و لازم روزگار پادشاهی ممدوح به‌شمار رفته و مؤلّفهٔ معنایی [+ لازم ایّام شاهی ممدوح] برای هنر برقرار شده است.

- نصیحت پدرانه ز من بشنو   مگرد گرد هنر هیچ کآفتست هنر
(همان: ۱۵۸)

مسند «آفت‌بودن» به هنر بازخوانده‌شده و مؤلّفهٔ [+ آفت‌بودن] در حوزهٔ معنایی نقد اجتماعی برای هنر شناسانده شده است.

– سـخن بوزن درسـت آید و بنظم قوی　　چو بـاشـــدش هنر مرد پرخرد معیـار

(همان: ۲۸۰)

نخست واژهٔ هنر درهمنشینی و التزام با «مرد پرخرد» با مؤلّفهٔ [+ ویژگی مرد پرخرد] نشان‌دار شده، سپس شرط لازم برای «درست‌آمدن سخن به‌وزن و به‌نظم»، «معیارشدن» هنر مرد پرخرد دانسته شده است. بنابراین مؤلّفهٔ معنایی [+ معیار درستی سخن] در حوزهٔ معنایی نقد ادبی برای هنر نشانه‌گذاری شده است.[1]

(مؤلّفه‌های معنایی [+ ویژگی تیغ تیز] را در همان: ۵۲، [+ لازم طبع شاعر] را در همان: ۹۸، [+ ویژگی ممدوح] و [+ برآمدن از دانش] را در همان: ۹۹، [+ لازم دست شاعربودن] را در همان: ۱۰۵، [+ لازم عاقلان‌بودن] را در همان: ۱۲۳، [+ لازمهٔ پادشاهی] را در همان: ۱۲۸، [+ سخای ممدوح] را در همان: ۱۴۶، [+ دهش الهی به ممدوح پیش‌از تولّد وی] را در همان: ۱۴۶، [+ لازم سخن عاقل‌بودن] را در همان: ۲۰۱، [+ لازمهٔ ملک‌رانی‌وگیتی‌داشتن] را در همان: ۲۲۳، [+ ویژگی حرکت‌کردن انسان] را در همان: ۳۰۳، [+ تاج‌گونگی] را در همان: ۴۱۰۵، [+ ویژگی سوار جنگجو] را در همان: ۴۷۶ و [+ ویژگی خداداد ممدوح] را در همان: ۵۵۱ ببینید.)

اکنون همهٔ مؤلّفه‌های معنایی نمایان‌شده از بررسی مفهوم هنر درمتون منظوم سبک خراسانی در حوزه‌های معنایی جدول زیر دسته‌بندی می‌شوند[2]:

۱. دربارهٔ بهره‌گرفتن مسعود سعد از اسلوب سخن‌وری شاعران نامدار خراسان، نک. فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۰۷ - ۲۰۶.

۲. معیار جمع‌شدن انسان و حیوان درحوزهٔ معنایی جانورشناسی، نفس حیوانی و حَیَوی مشترک بوده است. (نک. سجّادی، ۱۳۷۳. ج. ۳: ۲۰۲۵). شمارهٔ درون پرانتز در کنار برخی از مؤلّفه‌های معنایی جدول تمام‌نما، نشان‌گر شمارگان تکرار آن‌ها (عددنما) در جامعهٔ آماری پژوهش است.

جدول تمام‌نمای مؤلّفه‌ها و حوزه‌های معنایی مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی

عشق	تأثیر عشق‌ودوستی				
نقد ادبی	معیارِ درستیِ سخن				
نقد اجتماعی	مسبِّب محنت‌ورنج (۲)	بی‌خیر بودن	آفت‌بودن		
دین	دانشِ دینی	دین	مایه‌گرفتن از دین		
اخلاق و خُلق و خوی	فضل‌وکمال	بزم‌نشینی	نیکی	بخشودن و کین‌جوییِ‌نکردن	
جانورشناسی	ویژگی چهارپا	ویژگی شاخص شیر دربرابر آهو	ویژگی عقاب و باز	ویژگی حرکت‌کردنِ (راه‌رفتن) انسان	
حکمت عملی: سیاست مُدُن / تدبیر منزل / تدبیر نفس	اثرکردن و ظهور خرد	برافرازندهٔ خرد	بازبستگی به خرد	لازم عاقلان بودن	لازم سخن عاقل بودن
صناعت	نوشتن	شغل وحرفهٔ اِمرار معاش	به‌دستِ بیانِ سخن بودن	دانش	معماری
زبان ادبی	گنج‌گونگی	موجودی مثال‌گیرنده از ممدوح	آسمان‌گونگی	به‌سان فرزندی در خدمت ممدوح	دیوان‌گونگی
جنگ	لازمهٔ پیکارجویی	جنگاوری (۳)	رزم‌آوری	ویژگی تیغ	دلیری
زیبایی‌شناسی	خاصیت‌وفایده (۳)	اکتسابی‌بودن (۶)	کمال‌وبی‌نقصی (۵)	پرورده‌شدن با طبع	آموختنی‌بودن
مدح	کردار ممدوح	بی‌ارزش‌بودن دربرابر فرهنگ ممدوح	مسبِّب بلندنامی	ویژگی ممدوح (۱۵)	لازم بازوی ممدوح بودن

عشق						
نقد ادبی						
نقد اجتماعی						
دین						
اخلاق و خُلق و خوی						
جانورشناسی						
حکمت عملی: سیاست مُدُن تدبیر منزل تدبیر نَفس	ویژگی مردِ پُرخرد	لازمهٔ تخت‌نشینی	آرایش‌وسامان‌یافتن کارهای جهان	لازمهٔ پادشاهی (۳)	لازمهٔ مُلک‌رانی و گیتی‌داشتن	
صناعت	زاده‌شدن از قلم	مدح	دبیری	غزل	برآمدن از دانش	لازم دستِ شاعر بودن
زبان ادبی	انسان‌گونگی	مانند جامه لازمِ انسان بودن	چرخ‌گونگی	به‌سان کان بودن (۲)	ماهتاب‌گونگی	تیغ‌مانندی
جنگ	زورآوری و مردانگی	برآمدن از مردانگی	چیره‌شدن بر هماورد	فنون جنگی	جنگاوری اسب	جداکردن سر خصم
زیبایی‌شناسی	برآمدن از اصل‌ونسَب	مهارت خداوند در آفرینش	آفرینش الهی	مزیّت و حُسنِ کار	برآمدن از بخشش الهی	وابستگی به گهر امّا نابسندگی گهر
مدح	هواداری دل از ممدوح	به‌سان فرزندی درخدمت ممدوح	مسبِّب مهتری‌وسروَری	درمیان تبارِ ممدوح بودن	ویژگی شمشیر شاه	مرقد عِرض ممدوح

عشق								
نقد ادبی								
نقد اجتماعی								
دین								
اخلاق و خُلق و خوی								
جانورشناسی								
حکمت عملی	سیاست مُدُن							
	تدبیر منزل							
	تدبیر نَفس							
صناعت								
زبان ادبی		برگ‌مانندی	تاج‌گونگی					
جنگ		زاده‌شدن از شمشیر	ویژگی رُستم	ویژگی تیغ تیز	ویژگی سوار جنگجو			
زیبایی‌شناسی		مکر و فن	لازم طبع بودن (۲)	مهارت و توانایی (۲)	باجمال و جمیل‌بودن			
مدح		فقط از آنِ ایرانیان بودن	لازمهٔ بهره‌مندی از عطا	مسبِّب لقب‌یافتن	گفتارِ ممدوح	لازمهٔ نام‌جویی برای ممدوح	مسبِّب توانایی و اقتدار	لازم خاطر ممدوح

مدح	زیبایی‌شناسی	جنگ	زبان ادبی	صناعت	حکمت عملی			جانورشناسی	اخلاق و خُلق و خوی	دین	نقد اجتماعی	نقد ادبی	عشق
					تدبیر نفْس	تدبیر منزل	سیاست مُدُن						
لازم ایّام پادشاهی ممدوح													
سخای ممدوح													
دهش الهی به ممدوح ... (۲)													

بحث و نتیجه‌گیری

جداسازی مؤلّفه‌های معنایی مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی و دسته‌بندی این مؤلّفه‌ها در حوزه‌های معنایی، **دوازده حوزه** با طیف‌های معنایی گوناگون را نشان می‌دهد. حوزۀ معنایی مدح بیش از هر حوزۀ دیگری مؤلّفه‌های معنایی مفهوم هنر را دربرگرفته است و این رخدادِ مفهومی با ویژگی‌های سبکیِ مسلّط بر متون منظوم خراسانی که بیشتر سروده‌هایی مدحی به‌شمار می‌روند، هم‌خوانی دارد. دانش زیبایی‌شناسی که مفاهیم فلسفی هنر و مصداق‌های آن را برمی‌رسد، حوزۀ معنایی دیگری است که بسامد فراگیرتری از مؤلّفه‌های معناییِ مفهوم هنر را درنظم سبک خراسانی پوشش داده است. بررسی این مؤلّفه‌های معنایی آشکار می‌کند که فشرده‌ای از گفتگوهای بنیادینِ انجام پذیرفته در تاریخ زیبایی‌شناسی در نظم سبک خراسانی نمایان شده است؛ مؤلّفه‌هایی مانند ذاتی‌بودن یا اکتسابی‌بودن، مفیدبودن، کمال‌وبی‌نقصی، برتری و حُسنِ چیزی، مَکربودن (باواقعیت فاصله‌داشتن)، فن و مهارت و توانایی و همچنین زیبا بودن، همگی، کلیدواژگانی هستند که در تاریخ زیبایی‌شناسی دربارۀ آن‌ها فراوان سخن رفته است و در متون منظوم سبک خراسانی نیز نشانگانی مفهومی برای واژۀ هنر شده‌اند. بُن‌مایه‌های اساطیری و حماسی که در

سُروده‌های شاعران سبک خراسانی نمود برجسته‌ای دارند، مفهوم هنر را نیز مایه‌ور کرده‌اند و حوزۀ معنایی جنگ سومین حوزه‌ای است که بیشترین مؤلّفۀ معنایی از مفهوم هنر را در برگرفته است. آرایه‌های تشبیه و استعارۀ مکنیّۀ تخییلیه (تشخیص) در حوزۀ معنایی زبان ادبی مفهوم هنر را در سروده‌های شاعران سبک خراسانی خیال‌انگیز کرده‌اند. این سطح مُرسَل از خیال‌پردازی نیز ضریب همبستگی بالایی با سبک ادبی مسلّط بر زبان سرایندگان این سبک دارد. در حوزۀ معنایی صناعت که خود شاخه‌ای از گفتمان زیبایی‌شناسی هنر است، نویسندگی، معماری، مدح، دبیری، غزل، شاعری، دانش و حرفۀ اِمرار معاش مؤلّفه‌های معنایی برقرارشده برای مفهوم هنر هستند. بنابراین در نظم سبک خراسانی هم مصداق‌های امروزۀ هنرهای زیبا و هم مشاغل لازم برای گذران زندگی مفهوم هنر را در حوزۀ معنایی صناعت پی‌ریخته‌اند. هنر همچنین بازبستۀ خرد و عقل و ویژگی مردِ پرخرد و همراه با سخن انسان عاقل دانسته‌شده؛ هم هنر نمود خرد برشمرده‌شده و هم خرد مایۀ تعالی هنر شناسانده شده است. این مؤلّفه‌های معنایی همراه با مؤلّفه‌های لازمۀ پادشاهی و گیتی را داشتن و سامان‌یافتگی و آرایش کارهای جهان مفهوم هنر را در حوزۀ معنایی حکمت عملی شناسانده‌اند. دَریاب دیگری که از بررسی مؤلّفه‌های معنایی مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی روی‌می نماید، درگذشتن هنر از ویژگی انسان ذی‌شعور و نسبت‌یافتن آن به جانوران غیرذِی‌شعور است که حوزۀ معنایی جانورشناسی را در حوزه‌های مفهوم هنر جای می‌دهد. در حوزۀ معنایی اخلاق و خُلق‌وخوی، مؤلّفه‌های معنایی فضل‌وکمال، نیکی، بخشودن و همچنین بزم‌نشینی برای مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی گِرد آمده‌اند. همچنین مفهوم هنر در جامعۀ مطالعه‌شده با دین و دانش دینی و مایه‌گرفتن از دین درتنیده و این‌مؤلّفه‌های معنایی حوزۀ معنایی دین را برای مفهوم هنر نشانه‌گذاری کرده‌اند. رنگ‌وبوی شعرِ به‌تقریب شاد خراسانی برمفهوم هنر در حوزۀ معنایی نقد اجتماعی نیز نشان‌گذارده و تنها درسروده‌های شاعرانی که دورتر از هسته‌های اجتماعی، زبانی و ادبی سبک خراسانی بوده‌اند، شکوه‌گشایی از هنر نمود یافته است. حوزه‌های معنایی نقد ادبی و عشق، نیز هر یک باداشتنِ یک مؤلّفۀ معنایی حوزه‌هایی تُنُک‌مایه هستند که در متون منظوم سبک خراسانی برای مفهوم هنر برقرار شده‌اند.

کتابنامه

چامسکی، نوام. (۱۳۹۰). زبان و ذهن. ترجمهٔ کوروش صفوی. چ ۵. تهران: هرمس.

چومسکی، نُعام [نوام چامسکی]. (۱۳۷۴). ساخت‌های نحوی. ترجمهٔ احمد سمیعی. چ ۲. تهران: خوارزمی.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۷). لغت نامه. (لوح فشرده). تهران: دانشگاه تهران.

راسخ‌مهند، محمّد و دیگران. (۱۳۹۳). فرهنگ توصیفی نحو. تهران: انتشارات علمی.

رودکی، ابوعبدالله جعفربن‌محمّد. (۱۳۷۶). دیوان رودکی سمرقندی. بر اساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی. چ ۲. تهران: نگاه.

رونی، ابوالفرج. (۱۳۴۷). دیوان ابوالفرج رونی. به اهتمام محمود مهدوی دامغانی. مشهد: کتابفروشی باستان.

سجّادی، سیّدجعفر. (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی. (۳جلد). چ ۳. تهران: دانشگاه تهران.

سوانه، پیر. (۱۳۹۱). مبانی زیبایی‌شناسی. ترجمهٔ محمّدرضا ابوالقاسمی. چ ۲. تهران: ماهی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). کلّیات سبک‌شناسی. (ویراست دوم). چ ۲. تهران: میترا.

ـــــــــــ (۱۳۹۱). سبک‌شناسی شعر. (ویراست دوم). چ ۵. تهران:میترا.

صفوی، کوروش. (۱۳۸۴). فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی. تهران: فرهنگ معاصر.

ـــــــــــ. (۱۳۹۰). درآمدی بر معنی‌شناسی. چ ۴. تهران: سوره‌مهر.

طبیب‌زاده، امید. (۱۳۹۳). دستور زبان فارسی. چ ۲. تهران: مرکز.

عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن‌بن‌احمد. (۱۳۶۳). دیوان استاد عنصری بلخی. به‌کوشش دکتر سیّدمحمّد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: کتابخانهٔ سنایی.

فرّخی سیستانی، ابوالحسن علی‌بن‌جولوغ. (۱۳۱۱). دیوان حکیم فرّخی سیستانی. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: مطبعهٔ مجلس.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو). (۹جلد). تهران: معین.

فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۴). دستور مفصّل امروز. چ ۲. تهران: سخن.

فروزانفر، بدیع‌الزّمان. (۱۳۸۷). سخن و سخن‌وران. تهران: زوّار.

قطران تبریزی، شرف‌الزّمان حکیم‌ابومنصور. (۱۳۶۲). دیوان حکیم قطران تبریزی. ازروی نسخهٔ تصحیح‌شدهٔ محمّد نخجوانی. تهران: ققنوس.

کریچلی، سیمون. (۱۳۸۱). «اهمیت فلسفی یک شعر». ترجمهٔ سعید سعیدپور. کتاب ماه ادبیّات و فلسفه. شمارهٔ ۶۴. صص ۶۱_۴۴.

لونگینوس. (۱۳۸۷). رساله در باب شکوه سخن. ترجمهٔ رضا سیّدحسینی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

لیکاف، جورج و جانسون، مارک. (۱۳۹۵). فلسفهٔ جسمانی (ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشهٔ غرب). (۲جلد). ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی. چ ۲. تهران:آگاه.

لیکاف، جورج. (۱۳۹۵). قلمرو تازهٔ علوم شناختی. (۲جلد). ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی. تهران: آگاه.

مسعود سعدِسلمان (۱۳۶۲). دیوان مسعود سعد سلمان. بامقدّمهٔ ناصر هیّری. تهران: گلشائی.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمدبن‌قوص‌بن‌احمد. (۱۳۴۷). دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش دکتر محمّد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: زوّار.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۵). شعر و هنر. تهران: شرکت سهامی ایران چاپ.

ناصر خسرو. (۱۳۸۴). دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی. به‌تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقّق. چ ۶. تهران: دانشگاه تهران.

هارلند، ریچارد. (۱۳۸۸). درآمدی تاریخی بر نظریّه ادبی از افلاتون تا بارت. گروه ترجمهٔ شیراز: علی معصومی، شاپور جورکش و... . چ ۳. تهران: چشمه.

هنفلینگ، اسوالد. (۱۳۸۹). چیستی هنر. ترجمهٔ علی رامین. چ ۵. تهران: هرمس.

Aristotle. (1995). *The Complete Works of Aristotle*. (J. Barnes. ed.). Princeton: Princeton University Press.

Brown, K. (ed.). (2005). *Encyclopedia of Language and Liguistics*. Oxford: Elsevier.

Bussmann, H.(2006).*RoutledgeDictionary of Language and Linguistics.* Translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi. London and New York:Routledge.

Cruse, D. A. (1986). *Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Crystal, D. (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Singapore: Blackwell Publishing Ltd.

Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *More than Cool Reason: a Field Guide to Poetic Metaphore*. Chicago and London: The University of Chicago Press.

Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things*:*What Categories Reveal about the Mind*. Chicago and Londo: The University of Chicago Press.

Leech, J. N. (1985). *Semantics: The Study of Maning*. Harmondsworth: Penguin Books.

Lyons, J. (1979). *Semantics.* (Vol. 2). Cambridge: Cambridge University Press.

_______. (1995). *Linguistic Semantics*: *An Introduction.* New York: Cambridge University Press.

_______. (1996). *Semantics.* (Vol. 1). New York: Cambridge University Press.

Malmkjær, K. (ed.). (2002). *The Linguistic Encyclopedia*. London & NewYork: Routledge.

Plato. (1997). *Complete Works*. Edited by John M. Cooper. Indianapolish: Hackett Publishing Company, Inc.

Searle, J. R. (1979). Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts**.** New York: Cambridge University Press.

__________. (1983). *Inentionality: An Essay in the Philosophy of Mind***.** Cambridge: Cambridge University Press.

Ullmann, S. (1963). *The Principles of Semantics*. Oxford: Basil Blackwell.